

تئاتر «من یعنی دیگری»

محمد رضا تاجیک

آغاز:

- پرده‌ی سفید
- موزیک متن: موزیکی مختلط از موزیک‌های مختلف
- ورود صورتک‌های رنگارنگ (هویت‌های نامتجانس) – بادکنک‌های رنگارنگ که بر روی آن‌ها نقشی هست: نقشی از بدن‌های بدون اندام – که لزوماً خود نیز بر یک رنگ و یک صورت نیستند و هر یک درون خود صورتک‌هاست و رنگ‌هاست.
- برخورد صورتک‌ها باهم، و رنگ‌دادن و رنگ‌گرفتن (تاثیر و تاثر).
- به صدا آمدن صورتک‌ها: من...من...من...

اولی:

- من با پارسیایی هستم. متفاوتم اما با و در دیگرانم،
- جزئی و عضوی از خانواده‌ی «کثرت‌ها» که از رهگذر با-هم-عمل‌گری و با-هم-اندیشی نوعی هم‌نشانی را شکل داده‌اند که واحد می‌نماید.
- همان‌گونه که در هر هم‌نشانی نه تنها هویت اجزاء، بلکه هویت کل هم تغییر می‌کند، من نیز، در فرایند بالندگی و شکوفایی‌ام، تغییر می‌کنم و تغییر می‌دهم.

دومی:

- من یک «میانه» در میان میانه‌ها هستم:
- یک فلات در میان فلات‌ها،
- یک شدن مداوم،
- یک مواجهه: که وقتی با دیگران تلاقی می‌کنم، با هم کل‌ها را می‌آفرینیم.

سومی:

- من از سیاستِ آفت‌زده و جناح‌زده‌ی این‌روزهای جامعه‌ام خسته و ملولم.

- برای من سیاست هنر «در-میان-بودن» است: در میان چیزها و پدیده‌ها و رخدادها و انسان‌ها بودن، با گریز و شدن‌ها همراهی کردن - و نه کنترل کردن، مسدود نمودن، معنابخشی، رمزگذاری و قلمروزایی.
- سیاست، برای من، همان خط گریز، یعنی خطی از خلاقیت و ابداع و آفرینش و نامتعیین و گشوده است، که همواره ما را به یافتن و ساختن شرایطی جدید و اندیشه‌های جدید و خلق اشکال نوین سوپژکتیویته فرامی‌خواند.
- سیاست را در گرو تشخیص سیالیت و تغییرپذیری هویات داده شده، نه در پی سرشت ابدی و ازلی هویات سیاسی سنتی بودن، فهم می‌کنم.
- سیاست را به لحاظ هستی‌شناختی نامتعیین و گشوده بینم، که همواره من را به یافتن و ساختن زمینی جدید و مردمی جدید، یعنی خلق اشکال نوین سوپژکتیویته فرامی‌خواند.
- سیاست را نافی و عدوی هرگونه تصلب و جمود به هر نامی، ضد فعلیت‌مندی، و آغشته به تکرار تفاوت (دلوز) یا بازگشت جاودان (نیچه) درک کنم.

چهارمی:

- من با نمایندگی، بازنمایی، هویت، ارگانیزم (کلیتی محدود با یک هویت و غایت) و مکانیزم (ماشینی بسته با کارکردی خاص) سر سازگاری ندارم.
- معتقدم می‌توانم با تمامی گوناگونی منظری و نظری با دیگران، یک «بدن» اجتماعی و سیاسی و اندیشگی باشیم.
- از پرواز دادن تخیلات خود نمی‌هراسم و تخیل را شرط تولید امکان‌های جدید - امکان تخیل و تصور جهان، یا تنوع جهان‌هایی که می‌تواند ساخته شوند - می‌دانم.

پنجمی:

- من هم یک نگاهم در میان نگاه‌ها،
- یک صدایم در میان صداها،
- یک خوانش و تفسیرم در میان تفسیرها،
- یک کنش‌ام در میان کنش‌ها،
- پیرامون آموخته‌ها و آموزه‌های خود حصار از جنس ایدئولوژی نکشیده‌ام.
- متن اجتماع و سیاست و تاریخ را نص‌گون نمی‌خوانم و نمی‌نویسم.

- از نقد نمی‌هراسم.
- در تئاتر مواجهه‌ی آرا و اندیشه‌ها در جست‌وجوی نشان و نشانه‌ای از واقعیت‌ها و حقیقت‌ها هستم.

ششمی:

- یاس‌های اندیشگی خود را - با تمامی تفاوتی که با آنان دارم - پاس می‌دارم.
- به سوژه‌ی سیاسی جمعی می‌ندیشم و فردیت (تکینگی) خودم را در کنار فردیت‌های دیگر تعریف و تصویر می‌کنم.
- دوست دارم بگویم و بشنوم.
- نقد کنم و نقد شوم.
- پیاموزم و پیاموزانم که دانش و معرفت بشری دریایی‌ست قعرش ناپدید.

هفتمی:

- معتقدم اندیشه همان کنش است و خلق مفاهیم نو نیز، امری‌ست سیاسی.
- هیچ‌گاه اندیشه‌ی سیاسی خود را، مصون از معایب فراوان - از جمله تاثیرات کج‌فهمی و بدفهمی و گاه، بلاهت و خامی - ندیده‌ام.
- هیچ‌گاه در جست‌وجوی تصویر جزئی اندیشگی، که به دنبال روشی است تا اندیشه‌ور را قادر به خلاصی از خطا کند، نبوده و نیستم.
- از امتناع و تخطی از خود پرهیز و هراسی ندارم.
- پذیرفته‌ام که درک و دانش سیاسی من هم با هر مواجهه با سوژه‌ها و ابژه‌های سیاسی-اجتماعی تغییر می‌کند، قابلیت‌های مفهومی و نظری (و نیز، عملی) جدیدی به‌دست می‌آورد، ظرفیت‌های تازه‌ای ایجاد می‌کند.
- دانش سیاسی همان دانش «دمادم-در-حال-شدن» و در عین‌حال ناتمام، و از این‌رو، سرچشمه‌ی عدم قطعیت و بداعت است.
- سیاست امری رابطه‌ی (relational) و برساخته است. به بیان دیگر، ما همواره با آنچه در رابطه با زمینه و شرایط و خوانش بر آن سیاست نام می‌نهند مواجه‌ایم، نه واقعیت و حقیقتی که ذاتا سیاسی است.
- سیاست اگرچه با پولیس ربط وثیق و تنگاتنگی دارد، اما پولیس دیگر دلالتی قلمروی و دولت‌شهری ندارد، بلکه در بی‌کرانگی لامکانی معنا می‌یابد که در آن هر امری از قابلیت و استعداد تبدیل شدن به «امر

سیاسی» برخوردار است، و هر شهروندی می‌تواند در هیبت و هویت یک «سوژه‌ی سیاسی، کنش‌گری داشته باشد.

هشتمی:

- من یک کنش‌گر «آوان‌پاپ»ی هستم که در برابر حسانیت آوان‌گارد سکتاریست (جدایی از توده‌ی مردم) مقاومت می‌ورزم و در عین حال، از عوام‌زدگی پرهیز می‌کنم.
- اسیر آگاهی کاذب ایدئولوژی‌های گوناگون نیستم.
- خودآیین و خلاق و آفرینش‌گرم، اما کماکان شیفته‌ی شور ایده‌ها هستم و جز در پرتو این شور رهایی را ممکن نمی‌دانم.
- صرفاً یک سوژه‌ی پساارخدادی نیستم، بلکه به‌مثابه یک سوژه‌ی پیشارخدادی با وفاداری به تغییری که خودم باید کارگزار تاریخی آن باشم، ایده و اندیشه‌ی تغییر را به‌نام حقیقتِ سوپژکتیو و ابژکتیو زمانه‌ی خود نشت و رسوب می‌دهم.
- اگرچه به کسب قدرت می‌اندیشم، اما اولاً، کسب قدرت برایم هدف نیست، و ثانیاً، قدرت را منحصر و محدود به ماکروفیزیک قدرت نمی‌دانم.
- از نظر من، دگرگونی اجتماعی منحصرأ از طریق پرش به راس دولت و قدرت تحقق نمی‌یابد.

نهمی:

- من مایلم با ساحت‌های یک‌دست و یکنواخت قطع رابطه کنم و بیش‌تر از هر چیز به توده‌ای مواج مانند شوم که طوفان‌های تکان‌دهنده و مختلف جهت آن را به این طرف و آن طرف می‌کشند، اما این مواج بودن را به‌معنای تلون و هر لحظه به رنگ بت عیار درآمدن، نمی‌دانم، بلکه به‌معنای درلحظه‌بودگی، درشرایط‌بودگی و در تاریخ‌بودگی خود فهم می‌کنم.
- به‌رغم پرهیز از درغلطیدن به‌نوعی پوپولیسم ارتجاعی، آگاهم که باید استراتژی‌های گشوده‌تری را بسط و توسعه دهم که به من اجازه دهد تا درون فرم‌های عامه‌پسند بازنمایی با توده‌های مردم رابطه‌ی تفهیمی و تفاهمی برقرار کنم.

دهمی:

- من از استعداد بهره‌بردن از حسانی‌ترین، طنزآمیزترین، نامتعارف‌ترین و شبکه‌ای‌ترین کنش سیاسی برخوردارم، اما در عین حال، هم‌چون یک پارسیاستس شفاف و صریح و جدی هستم و از فریادزدن آن‌چه حقیقت و واقعیت می‌پندارم هراس نمی‌کنم.
- هر آن‌چه را که می‌گویم می‌زییم.
- بدنم تجسد حقیقتی است که از آن سخن می‌گویم.
- نه آبرونیستم – کسی که از اصول بحث می‌کند. به دنبال یک اصل اولیه است. سادیست است – و نه شوخ‌طبع – کسی که اصول را ناچیز می‌داند، بی‌مبناست، کاملاً نامحسوس، خائن است، اهل خیانت در سطح است. مازوخیست است.
- در قاب و قالب حزبی محصور و محدود نمی‌شوم، اما باهم‌بودگی و کمونیتاس (اشتراک بدون مشترک‌بودن) را می‌پذیرم.

همه با هم:

- ما یک پارسیایی هستیم.
- پارسیا را دوست داریم.
- چراکه «سیاست دوستی» را به‌ما آموخت.
- پارسیا برای ما یک لامکان است، لذا هر جا که باشیم خود را در/با پارسیا و دیگرانی که پارسیایی می‌اندیشند و می‌زییند احساس می‌کنیم.
- پارسیا را دوست داریم، چراکه به‌ما آموخت «من یعنی دیگری».

پایان:

- پرده‌ی سفید
- بازی رنگ‌ها
- درهم‌رفتگی صداها: من یک پارسیایی هستم
- تبدیل تماشاگر به تماشاگر-بازیگر... پیوستن صورتک‌های تماشاگر به بازیگران
- تبدیل شدن صورتک‌های کوچک به یک صورت بزرگ با تمامی رنگ‌ها و صورتک‌ها
- حرکت معکوس: تبدیل صورت بزرگ به صورتک‌های کوچک
- وصل‌شدن صورتک‌هایی بر هر صورتک (حرکت ریزومی)

- وصل ماندن تمامی صورتک‌ها توسط نخ بادکنک‌ها (صورتک‌ها) به هم (اتصال ریزومی)